مجله حقوقی دادگستری

دوره ۹۰/ ویژه‌نامه نودمین سال انتشار/ آذر ۱۴۰۵/ صفحات: ۳۸۷-۳۶۱
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۵

نقش مصلحت طفل (کودک) در امکان استماع دعوای او از منظر فقه امامیه

علی پورمحمدی[۱]، یونس واحد یاریجان[۲]، مهدی هادی[۳]، اسماعیل شاهسوندی[۴]

چکیده

مساله استماع دعوای اقامه‌شده از سوی طفل، از مباحث چالش‌برانگیز در فقه امامیه است که در نقطه تلاقی قواعد حجر با مساله مصلحت طفل قرار می‌گیرد. در فقه امامیه، دیدگاه مشهور فقها با تأکید بر شروط سماع دعوا، اصل را بر عدم استماع مستقیم دعوای طفل نهاده است؛ با این حال، در آرای برخی فقهای متأخر و با توجه به ظرفیت‌های درون‌زای فقه، امکان خروج از این قاعده در موارد خاص مطرح می‌شود؛ به‌ویژه آنجا که مصلحت طفل، حفظ نفس، دفع ضرر یا صیانت از حقوق اساسی وی اقتضا کند. این مقاله با رویکردی توصیفی‌تحلیلی و با اتکا به منابع معتبر فقه امامیه، می‌کوشد مفهوم «مصلحت طفل» را به‌عنوان یک معیار فقهی کلیدی در بازخوانی قاعده عدم استماع دعوای طفل بررسی می‌کند و در پاسخ به این پرسش که از منظر فقه امامیه، در چه شرایطی می‌توان با استناد به مصلحت طفل قائل به پذیرش استماع دعوای وی شد، نتیجه می‌گیرد که مصلحت کودک یک معیار تفسیری نیرومند برای پذیرش استماع دعوا در سطح حمایتی و متناسب با اهلیت وی به شمار می‌رود؛ معیاری که با قواعد فقهیه سازگار و با غایت عدالت قضایی در شریعت هم‌افق است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که قواعد فقهی چون لاضرر و نفی عسر و حرج این امکان را فراهم می‌سازد در مواردی که عدم استماع دعوا منجر به تضییع حق کودک شود، با تفسیر غایت‌گرایانه از ادله شرعی، به استماع دعوای او مبادرت ورزید و می‌توان با تکیه بر مفهوم مصلحت طفل، مبنایی فقهی برای بازاندیشی در قاعده استماع دعوای طفل ارائه داد؛ امری که زمینه تقویت رویکرد عدالت‌محور را در چارچوب فقه امامیه فراهم می‌سازد.

واژگان کلیدی: طفل، نوجوان، کودک، مصلحت، ولی، استماع دعوا، فقه امامیه.

---

۱. دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. ali.pourmohammadi@.ac.ir

۲. دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران شمال، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول) Younes.vahedyarijan@iau.ac.ir

۳. استادیار، گروه حقوق، دانشگاه علوم قضایی، تهران، ایران. m-hadi@ujsas.ac.ir

٤. استادیار، دانشکده حقوق، واحد تهران شمال دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. Esmaeil1984@iau.ac.ir

درآمد

«اقامه و استماع دعوا» نه صرفاً یک سازکار شکلی، بلکه جلوه‌ای از شناسایی شخصیت حقوقی و اهلیت کنش‌گری فرد در فرایند تحقق عدالت است. در این میان، جایگاه طفل به‌عنوان شخصی که از یک‌سو واجد حقوق ذاتی و بنیادین است و از سوی دیگر بنا بر مبانی مشهور فقهی، فاقد اهلیت استیفاء تلقی می‌شود، همواره محل مناقشه و تأمل بوده است. مساله استماع دعوای طفل به‌ویژه زمانی که خود او مدعی تضییع حق، تعرض به نفس، مال، حیثیت یا منافع اساسی خویش است، نقطه‌ای حساس در تقاطع فقه، عدالت قضایی و حمایت از حقوق کودک به شمار می‌آید. در تعریف طفل به معیار بلوغ استناد کرده و گفته‌اند: صغیر کسی است که به حد بلوغ نرسیده باشد و این شخص از تصرفات در اموال خود ممنوع خواهد بود هرچند در کمال تمیز و رشد باشد و تصرفاتش در نهایت سود و صلاح باشد (موسوی خمینی، ۲/۱۳۸۷: ۱۲). از منظر حقوق دانان نیز طفل به کسی گفته می‌شود که از نظر سن، به نموّ جسمی و روحی لازم برای زندگانی اجتماعی نرسیده است (امامی، ۵/۱۳۷۸: ۲۵۵). در قوانین ایران، واژه طفل غالباً در کنار نوجوان به کار رفته است که آن را معادل «مراهق» وکسی دانسته‌اند که در شرف بلوغ قرار دارد (عاملی، ٤/۱۳۸۲: ۱۱)؛ همچنین گفته شده است نوجوان کسی است که در آستانه بلوغ شرعی قرار دارد یا به تازگی به آن رسیده است که ممکن است نیمه مکلف یا مکلف محسوب شوند و بسته به این که نشانه‌های بلوغ در فرد ظاهر شده است یا خیر، ممکن است برخی تکالیف شرعی بر او واجب شود (نجفی، ۲۹/۱۳۷۷: ۱۲۳). از منظر حقوقی نیز با عنایت به بند ب قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹ هر فرد زیر هجده سال کامل شمسی که به سن بلوغ شرعی رسیده است نوجوان می‌باشد. اصطلاح مرتبط دیگر، کودک است که فرد انسان از زمان تولد تا بلوغ را در بر می‌گیرد و معادل صبیّ و صغیر در زبان عربی است (ابن منظور، ۱۱/۱٤۱۹: ٤۰۱).

فقه امامیه به‌طور سنتی، با تکیه بر نظریه حجر صغیر و تفکیک میان اهلیت تمتع و اهلیت استیفاء، اصل را بر عدم پذیرش و استماع دعوای مستقلی می‌نهد که از سوی طفل اقامه می‌شود. بر اساس این رویکرد، طفل اگرچه صاحب حق

اســـت، اما اعمـــال و پیگیری حقوق خود را باید از طریق ولـــی، وصی یا قیم انجام دهد. این مبنا، ریشـــه در نگرانی عقلایی از عدم قدرت تشخیص کامل طفل، احتمال ســـوء اســـتفاده و اختلال در نظم دادرســـی دارد؛ با این حال، محدود کردن مطلق امکان استماع دعوای طفل، پرسش‌های جدی در خصوص کارآمدی این رویکرد در مواجهه با واقعیت‌های اجتماعی و مصادیـــق عینی تضییع حقوق کودک را به دنبال دارد. در مقابل این دیدگاه مشـــهور، در متون فقهی امامیه نشـــانه‌هایی از رویکردی انعطاف‌پذیرتر نیز قابل شناسایی است؛ رویکردی که به‌جای تمرکز صرف بر سن و عنوان صغارت، به «مصلحت طفل» و پیامدهای عملی عدم استماع دعوا توجه دارد. از این رو در مواردی که عدم اســـتماع دعوای طفل منجر به ضایع شـــدن حق، فرار متهم، استمرار ضرر یا تهدید جدی نسبت به نفس و حیثیت کودک می‌شود، نمی‌توان به اطلاق قاعده عدم ســـماع تمسک جســـت. این نگاه، با بهره‌گیری از قواعد کلان فقهی همچون لاضرر، نفی عسر و حرج و حفظ نفس، زمینه بازاندیشی در حدود و ثغور قاعده حجر را فراهم می‌سازد. از این منظر، «مصلحت کودک» مفهومی ریشه‌دار در منطق فقه امامیه اســـت که می‌تواند نقش معیار تعدیل‌کننده در تفســـیر و اجرای قواعد شکلی دادرسی ایفا کند. مصلحت در این معنا، ناظر به تأمین خیر واقعی طفل، جلوگیری از ورود ضرر ناروا، و صیانت از حقوق بنیادینی است که شارع نسبت به حفظ آن‌ها اهتمام ویژه دارد.

پرســـش اصلی این پژوهش، شـــرایطی اســـت که می‌توان با استناد به مفهوم مصلحت طفل، قائل به پذیرش اســـتماع دعوای طفل در فقه امامیه شد. اهمیت این بحث از آن جهت است که مســـاله استماع دعوای طفل تنها یک موضوع شکلی در آیین دادرســـی محسوب نمی‌شود، بلکه با مبانی بنیادین عدالت قضایی و حمایت از اشخاص ضعیف در شریعت ارتباط دارد. از این منظر، بررسی امکان استماع دعوای طفل در چارچوب فقه امامیه می‌تواند به روشـــن‌تر شـــدن ظرفیت‌های حمایتی این نظـــام فقهی در قبال حقـــوق کودکان و نوجوانان کمک کند و زمینه ارائه تفســـیری عدالت‌محور از قواعد مربوط به اهلیت و حجر را فراهم آورد.

در خصوص پیشینه پژوهش، آثار متعددی در زمینه حقوق کودک، ولایت بر طفل و مباحث مربوط به حجر و اهلیت در فقه امامیه نگاشـــته شده است اما بررسی

مستقل و نظام‌مند مسأله استماع دعوای طفل با محوریت «مصلحت کودک» کمتر مورد توجه قرار گرفته است و غالب پژوهش‌ها به بیان قواعد کلی ولایت و حجر بسنده کرده‌اند. از این رو، تحلیل فقهی این موضوع با تمرکز بر نقش مصلحت طفل می‌تواند به غنای ادبیات علمی در این حوزه کمک کند. روش تحقیق در این مقاله توصیفی‌تحلیلی و مبتنی بر مطالعه منابع کتابخانه‌ای است. در این چارچوب، دیدگاه‌های فقهای امامیه درباره شرایط استماع دعوا بررسی شده و سپس با تحلیل ادله فقهی و قواعد کلان شریعت، جایگاه مصلحت طفل در امکان استماع دعوای وی مورد ارزیابی قرار گرفته است؛ لذا نوشتار حاضر برای دستیابی به اهداف یادشده در چند بخش سامان یافته است: در بخش نخست، مبانی فقهی مرتبط با نقش مصلحت در استماع دعوای طفل؛ در بخش دوم، دیدگاه فقهای قائل به عدم جواز استماع دعوای طفل و ادله آنان؛ در بخش سوم، دیدگاه قائلان به جواز استماع دعوا و استدلال‌های آنان مورد بررسی قرار می‌گیرد و در پایان، با جمع‌بندی مباحث، نتیجه‌گیری پژوهش ارائه می‌شود.

۱. جایگاه مصلحت در استماع دعوی کودک و مبانی فقهی آن

مصلحت در لغت به معنای نقیض و مخالف مفسده معنا شده و به خیر نیز تفسیر گردیده است (ابن فارس، ۳/۱٤۰٤: ۳۰۳). همچنین در معنای مصطلح، آن چه با مقاصد انسان در امور دنیوی یا اخروی یا هر دو موافق بوده و نتیجه آن به دست آوردن منفعت یا دفع ضرری باشد آمده است (محقق حلی، ۱٤۰۳: ۲۲۱). از منظر فقهی، مصلحت معنا و اصطلاح خاصی ندارد و به معنای لغوی و عرفی آن و البته در چارچوب اصول و ضوابط شرعی به کار رفته و مراد از آن منفعت، خیر و ضد فساد خواهد بود (علیدوست، ۱۳۹۰: ۹٤). در این قسمت از نوشتار، ابتدا جایگاه مصلحت در استماع دعوی کودک تبیین می‌شود و سپس مبانی فقهی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱. جایگاه مصلحت در استماع دعوی کودک

شیخ طوسی تصرفات و دخالت کسانی که بر اموال صغیر ولایت دارند را صحیح نمی‌داند؛ مگر آن که با حفظ احتیاط و سود صغیر و مولی‌علیه انجام شود؛ با این استدلال که: ولایت آنان بر کودک، به همین دلیل قرار داده شده است و لذا

تصرفات آنان که به سود صغار نیست، برخلاف فلسفه ولایت و باطل و غیر نافذ است (طوسی، ۲/۱۳۹۳: ۲۰۰)؛ بر این اساس، عنصر مصلحت در تصمیم‌گیری‌های ولی به مثابه شرط ارتکازی در تصرفات او عنوان شده است تا حدی که فقدان آن سبب بی اعتباری تصمیم خواهد شد (قاری سیدفاطمی، ۱۳۷٤: ۱٤۱).

تمرکز صرف بر شرط بلوغ بدون ملاحظه فلسفه قضاء و قواعد حمایتی، می‌تواند به نتیجه‌ای منتهی شود که با روح عدالت شرعی ناسازگار است. قضا در شریعت برای رفع ظلم و حفظ حقوق به ویژه حقوق ضعفا تشریح شده است و کودک نیز به سبب ضعف طبیعی و عدم استقلال حقوقی در زمره روشن‌ترین مصادیق مستحق حمایت مضاعف قرار می‌گیرد. مصلحت کودک نه یک ملاحظه ثانوی، بلکه یک عنصر راهبردی در فهم قلمرو سماع دعواست. مصلحت کودک در این جا، مصلحت فقهی است که بر محور حفظ حقوق، دفع ظلم، جلوگیری از تضییع حق و صیانت از نفس و مال صغیر شکل می‌گیرد.

گاهی مصلحت اقتضای آن را دارد تا به تناسب زمان و مکان، حاکم پا فراتر نهاده و حکم دیگری صادر کند که گاه بر احکام اولیه و ثانویه نیز تقدم دارد (موسوی خمینی، ۲۰/۱۳۸۵: ۱۷۰-۱۷۱)؛ لذا در موضوع پژوهش حاضر، مصلحت کودک اقتضا می‌کند که نظام قضایی با فرض محدودیت اهلیت کامل طفل، راهی برای شنیدن تظلم او و آغاز حمایت قضایی بگشاید. بر این اساس لازم است تا به نسبت مصلحت کودک، قواعدی چون لاضرر، لاحرج و حفظ نفس مورد نظر قرار گیرد. اشاره شود. این مهم در ادامه می‌آید.

۲-۱. مبانی فقهی مصلحت کودک

با تاکید بر حق کودک بر استماع دعوی وی، اهم قواعد فقهی برای رعایت مصلحت کودک به شرح زیر است.

۱-۲-۱. قاعده لاضرر

قاعده لاضرر عبارت است از نفی احکام ضرریه و قهراً بر ادله اولیه حکومت دارد؛ به این معنی که ادله اولیه اطلاق و عموم دارند و شامل همه احکام اعم از ضرری و غیر ضرری می‌شود، اما قاعده لاضرر احکامی را که ضرری هستند، از اطلاق و عموم ادله خارج می‌کند، اطلاقات را تقیید می‌کند و عمومات را تخصیص می‌زند

به غیر حال ضرر؛ یعنی هر تشـــریعی که در اسلام می‌شود، اطلاقات و عمومات آن به مقتضای قاعده لاضرر در مورد ضرر لبّا تقیید و تخصیص پیدا می‌کنند (موســـوی بجنـــوردی، ۱/۱۳۸۵: ۱۹۸). روایات فرمایش پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله «لا ضرر و لا ضـــرار» در مورد قضیه ســـمره بن جندب (کلینـــی، ۵/۱۴۰۱: ۲۹۲) و همچنین روایت امام صادق علیه‌السلام درباره شفعه «قضی رسول الله ص بالشفعه بین الشرکاء فی الارضین و المســـاکن و قال: لاضرر و لاضـــرار» (حرعاملی، ۱۷/۱۴۰۹: ۳۱۹) از مستندات این قاعده می‌باشد.

در خصوص نسبت مصلحت کودک با قاعده لاضرر، قاعده مذکور اقتضا دارد که رویه قضایی نباید به گونه‌ای اعمال شـــود که به ضرر فاحش و غیر متدارک برای صاحب حق منتهی شـــود؛ بنابراین تفسیر شرط بلوغ به گونه‌ای که عملاً به تعطیلی دادخواهی کودک بینجامد، با این قاعده ناســـازگار است؛ لذا در سطح سماع تظلم و آغاز رســـیدگی حمایتی باید راه برای کودک گشـــوده باشد و مصلحت او بر تفسیر مضیق از تشریفات شکلی مقدم شود.

۲-۲-۱. قاعده لاحرج

مفاد قاعده لاحرج همانند لاضرر، نفی نفس حکم حرجی اســـت. این معنی در قاعده مورد بحث مودای آیه شـــریفه ۷۸ ســـوره حج[1] است و نیاز به تکلفاتی که محققان در قاعده لاضرر ذکر کرده‌اند نیســـت (موسوی بجنوردی، ۱/۱۳۸۵: ۲۷۵). در ارتباط با گســـتره قاعده لاضرر و لاحرج گفته شده است که اسلام قواعدی چون لاحـــرج وضع کرده که بر تمام قواعد و قوانینی که در عبادات، معاملات و هر مورد دیگرحاکم و ناظر است و این قاعده کنترل کننده قوانین و نیز نوعی نرمش و انعطاف در دین اســـت (مطهری، ۲۱/۱۳۶۸: ۳۳٤). آیات ۷۸ ســـوره حج، ٦ سوره مائده[2] و ۱۸۵ سوره بقره[3] از مستندات این قاعده است.در خصوص نسبت مصلحت کودک با قاعده لاحرج، شارع حکمی را که مستحق مشقت شدید و غیر متعارف باشد، امضاء نمی‌کند؛ بنابراین اصرار بر قالب‌های شکلی سخت‌گیرانه که دسترسی واقعی کودک به عدالت را مسدود کند، با روح لاحرج سازگار نیست.

---

۱. «... و ما جعل علیکم فی الدین من حرج»
۲. «... ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج»
۳. «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر

۳-۲-۱. قاعده حفظ نفس

یکی از اهداف شریعت، ایجاد امنیت در جامعه اسلامی و جلوگیری از تعرض افراد به جان یکدیگر است؛ چرا که حفظ جان یکی از مقاصد اصلی شریعت بوده و شـــارع مقدس به طرق مختلف بر آن تاکید داشته است. این قاعده از جمله قواعدی اســـت که بر بســـیاری از قواعد دیگر مقدم بوده و از قواعد مبنایی به شمار می‌رود و فقها آن را یکی از پنج مقصد شـــریعت برشمرده‌اند (شریعتی، ۱۳۸۷: ۳۷۱-۳۷۳). آیات ۳۲ سوره مائده[۱] و ۱۵۱ سوره انعام[۲] از مستندات این قاعده است.

در مورد نسبت مصلحت کودک با قاعده حفظ نفس نیز در مواردی که دعوای کـــودک با خطر جانی، بدنی یا امنیتی همراه اســـت، نقش مصلحت کودک مضاعف می‌شود؛ لذا هر زمان ترک اقدام قضایی به استمرار خطر برای جان یا سلامت کودک بینجامد، اقدام فوری برای دفع خطر مقدم است و این قاعده اقتضا می‌کند که قاضی بدون تاخیر وارد رســـیدگی شـــود و نتواند به بهانه فقدان بلوغ از استماع دعوا شانه خالی کند. همچنین در مورد پیونـــد مصلحت کودک و غایت نصب قاضی می‌توان گفت اگر ضعیف‌ترین قشـــر یعنی کـــودک در عمل نتواند صدای خود را به محکمه برساند، این غایت مخدوش می‌شود. بدین ترتیب مصلحت کودک در واقع جلوه‌ای از مصلحت نوعی نظام است.

۳-۱. ادله مصلحت

ادله مصلحـــت در آیات، روایـــات آمده است و بر آن ادعای اجـماع نیـز شـــده است. همچنین ادله عقلی نیز بر آن دلالـت دارد. (انصاری شیرازی، ۲/۱۳۸٤: ۲۱۱).

از جمله آیاتی که بر مصلحت دلالت می کند، آیه ۱۵۲ ســـوره انعام است[۳] که هشـــدار می‌دهد به مال یتیم جز به نحو احســـن نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد. بســـیاری از فقها فرموده‌اند که مراد از احسن، تصرف در مال یتیم در صورت وجود مصلحت است (سبزواری، ۱/۱۳۸۱: ٦۲۷؛ بحرانی، ۱۸/۱۳٦۳: ٤۲۲؛ شهیدی تبریزی،

۱. «من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانمّا قتل الناس جمیعا»
۲. «و لا تقتلوا النفس التّی حرّم اللهّ الاّ بالحقّ»
۳. «و لا تقربوا مال الیتیم الاّ بالّتی هی احسن حتّی یبلغ اشدّه»

۲/۱۳۷۵: ۳۲۵). آیه دیگر ۲۳۳ سوره بقره[1] است که مطابق آن پدر و مادر نمی‌توانند به طفل ضرری برسانند یا از ناحیه کودک و در اجرای حقوق او متضرر شوند. در واقع والدین در رعایت مصلحت و حقوق طفل تکلیف دارند و عدم توجه به این امر، به ایراد ضرر یا در معرض ضرر قرار دادن کودک منتج می‌شود.

از جمله روایات در باب مصلحت کودک، روایت ابن رئاب از امام کاظم علیه السلام است که می‌گوید: سوال کردم یکی از خویشاوندان من بدون وصیت درگذشت و از خود کودکان صغیر و تعدادی کنیز و غلام برجای گذاشت. نظرتان درباره خرید کنیزهای آنان و صاحب شدن از آن کنیزان و فروش آن ها چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: اگر فرزندان وی سرپرستی دارند که به کارشان رسیدگی کند، با رعایت مصلحت آنان برایشان می‌فروشد و از ثواب و پاداش بهره‌مند خواهد گردید. گفتم نظرتان درباره خرید کنیز از آنان و صاحب فرزند شدن از آن چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: اگر سرپرستی که مصلحت آنان را در نظر می گیرد، برایشان بفروشد، آنان حق ندارند معاملات سرپرست خیرخواه خویش را فسخ نمایند (کلینی، ۵/۱۴۰۱: ۲۰۹).

برخی از فقها در اشتراط تصرف ولی در مال مولی‌علیه به مصلحت، ادعای اجماع کرده‌اند (مراغی، ۲/۱۴۱۷: ۵۵۹). مرحوم علامه حلی نیز ادعای عدم خلاف کرده است (حلی، ۱۴/۱۴۱۴: ۲۴۵) همچنین طبق قاعده عقلی، کسی که به نمایندگی از طرف قانون مال دیگری را اداره می‌نماید، باید اعمال او در اداره امور مربوطه در حدود متعارف باشد و متعارف در اداره اموال غیر، رعایت غبطه و مصلحت اوست. به نظر می‌رسد که این قاعده مورد اختلاف حقوق‌دانان نباشد و در این امر فرق نمی‌کند که نماینده قانونی، پدر، جد پدری، وصی منصوب از قِبَل آن‌ها، دادستان، قیم، امین یا وکیل باشد (امامی، ۵/۱۳۷۸: ۲۱۲).

٤-۱. ضرورت رعایت مصلحت یا کفایت بر عدم مفسده بودن

در مورد این که رعایت مصلحت ضرورت دارد یا عدم مفسده کفایت می‌کند، دو دیدگاه وجود دارد. جمعی از فقها، از جمله شهید ثانی[2] (جبعی عاملی، ٤/١٤١٣:

---

۱. «لا تضارّ والده بولدها و لا مولود له بولده»

۲. «و یجوز لولیّ الطفل رهن ماله اذا افتقر الی الاستدانه، مع مراعاه المصلحه»

۳۳) و علامـــه حلی[۱] (حلـــی، ۱٤/۱٤۱٤: ۲٤٥) رعایت مصلحت را کافی و ضروری دانســـته‌اند؛ بنابراین می‌توان گفت که مصلحت مبنـــای حقوق موضوعه کودک می شود. (قبادیان و محمدی رزینی، ۱٤۰۲: ۹٦). جمعی از فقها از قبیل صاحب جواهر[۲] (نجفـــی، ۲۸/۱٤۰٤: ۲۹۷) و مرحوم خویی (خویی، ۲/۱٤۱۰: ۲۱) عدم مفســـده را کافی می‌دانند.

۲. قائلان به عدم جواز استماع دعوای طفل

برای اســـتماع دعوای مدعی، تحقق اموری شرط است. برخی از این شرایط مربوط به مدعی، برخی مربوط به دعوا، برخی مربوط به مدعی‌علیه و برخی مربوط به موضوع دعواســـت، اما آن‌چه در این پژوهش مورد نظر اســـت، شرایط مربوط به مدعی است.

برخی در شـــرایط اقامه دعوی، بلوغ را شـــرط می‌دانند و بر آن هســـتند که دعوای طفل ولو ممیز باشـــد، شنیده نمی‌شود (محقق حلی، ٤/۱٤۰۸: ۹۹۱؛ موسوی خمینی، ۲/۱۳۸۷: ٤۳۹)؛ لذا اگر کودک ممیز شـــکایت خود را نزد قاضی مطرح کند، چنان‌چه ولی داشـــته باشـــد، قاضی ولی او را برای طرح دعوا احضار می‌کند و اگر ولی نداشته باشد، قاضی مـی‌تواند برای او قیم تعیین نماید یا خود رأساً رسیدگی را بر عهده گیرد. این دیدگاه نمایان‌گر گرایش مشـــهور فقها به عدم جواز اقامه دعوای مستقیم طفل است. از این منظر، عدم استماع دعوای طفل به معنای محرومیت او از اجرای عدالت نیست؛ زیرا نظـام ولایت و قیمومت دقیقاً برای همین منظور طراحی شده است. ولی یا قیم مکلـف است در صورت تضییع حق طفل، از جانب او طرح دعوا کند و از حقوقش دفاع نمـــاید. در نتیجه نیازی به شناسایی حق اقامه دعوای مستقیم برای طفل وجـود ندارد و چنین اقدامی حتی می‌تواند به تضعیف نهاد ولایت بینجامد.

مهم‌ترین مبنای این دیدگاه، فقدان اهلیت استیفاء در طفل است؛ لذا بر اساس نظریه مشـــهور فقهای امامیه، هرچند طفل دارای اهلیت تمتع و صاحب حق است، لیکن توانایی اعمال و اجرای حقوق خویش را ندارد و اقامه دعوا به‌عنوان یک عمل

---

۱. «الضابـــط فی التصرف المتولّی لاموال الیتامی و المجانین اعتبار الغبطه و کون التصرف علی وجه النظر و المصلحه»

۲. «بل یمکن جوازها فی مال الاطفال مع عدم المفسده و ان لم یکن لهم مصلحه»

حقوقی و قضایی، نیازمند قصد معتبر، قدرت تشـــخیص و توان ارزیابی آثار حقوقی ادعاســـت؛ اموری که در طفل (طفل ممیز) به‌صورت کامل تحقق نیافته است: از این رو دعوای اقامه شـــده از سوی طفل فاقد شرط اساسی اهلیت بوده و قابلیت استماع ندارد.

۱-۲. ذکر ادله

در مورد شـــرط اساســـی اهلیت (بلوغ) به دلایلی چون اجماع، اصل عملی، انصراف ادله به مکلف، مســـلوب العباره بودن کودک، عدم ســـلطه کودک بر مطالبه حق، عدم نفوذ امر صبّی و محجور بودن کودک اســـتناد شده است (طباطبایی یزدی، ٦/١٣٨٢: ٤٦٤).

ظاهر آن اســـت که در اشـــتراط بلوغ در مدعی، بلکه حتی رشد او، اختلافی وجود ندارد؛ تا انکار و اقرار او صحیح باشـــد و بتـــوان با او فصل خصومت کرد و گویا دلیل آن، همان اجماعی اســـت که نزد فقها در ســـایر امور مقرر است؛ جز در مواردی مانند وصیت و نظایر آن (مقدس اردبیلی، ١٢/١٣٦٢: ١١٦-١١٥). در ریاض المسائل نیز آمده اســـت که در هیچ‌یک از این موارد اختلافی نیافتم و همین حجت است (طباطبایی کربلایی، ١٥/١٤١٨: ١٤٩-١٤٨) و صاحب جواهر نیز بیان داشته که اختلافی در آن نیافته، بلکه برخی به آن تصریح کرده‌اند و بلکه اجماع است (نجفی، ٤٠/١٣٧٧: ٣٧٦).

«انصراف ادله به مکلف» نیز دلیل دیگری است که این دیـدگاه بر آن تمسک نموده اســـت؛ با این توضیح که آنچه بر اســـتماع دعوا و احـــکام آن دلالت دارد، به حکم تبادر اختصاص به کســـی دارد که شـــرایط از جمله تـــکلیف در او جمع باشد (نراقی، ١٧/١٤١٥: ١٤٤-١٤٥). همچنین به «مـــسلوب‌العباره بودن کودک» نیز اســـتناد کرده‌اند؛ با این توضیح که دعوای کودک و دیوانه شـــنیده نمی‌شود؛ زیرا به گفتار آنان اعتباری نیســـت (اصفهانی، ١٠/١٣٨٢: ٨٦). عـــده‌ای «عدم سلطه کودک بر مطالبه حق» را نیز مورد نظر قرار داده و گفته‌اند کودک که نســـبت به مطالبه حق خود ســـلطه‌ای ندارد، چگونه می‌تواند بر امری که از شـــؤون آن است (اقامه دعوا) سلطه داشته باشد (عراقی، ٧/١٣٩٥: ١٥٧). در روایت حمزه بن حمـــران از امام باقر علیه‌السلام در اثبات « عدم نفوذ امر صبی» از قول معصوم آورده‌اند: کار پسربچـــه

در خرید و فروش نافذ نیست تا زمانی که پانزده ساله شود یا محتلم گردد (حر عاملی، ۱۷/۱٤۱۲: ٤۱۱)؛ لذا این روایت دلالت دارد که امر کودک در استماع دعوا و ترتب آثار بر آن نافذ نیست. اگر استماع دعوا برای فصل خصومت باشد، این معنا در دعوای کودک تحقق نمی‌یابد؛ زیرا اقرار کودک اعتباری ندارد، حق سوگند دادن ندارد و سوگند او نیز اثری ندارد، اما اگر مقصود از استماع دعوا چیزی غیر از فصل خصومت باشد، ممکن است ولی کودک بتواند با بینه یا سوگند، دعوا را پیگیری کند. در این صورت، دلیلی بر وجوب ورود قاضی وجود ندارد. همین مقدار که دلیلی بر وجوب استماع دعوای کودک نداریم، برای عدم لزوم پذیرش آن کافی است (فاضل لنکرانی، ۷/۱٤۲۸: ۲۹۱).

۲-۲. تحلیل دیدگاه و بیان نظر مختار

با استناد به اصل احتیاط در امور مهم قضایی به‌ویژه در دعاوی مرتبط با حقوق اساسی، اموال یا حیثیت اشخاص، باید از توسعه موارد استماع دعوا بدون دلیل معتبر شرعی پرهیز کرد. از این منظر اصل بر عدم استماع دعوای کسی است که اهلیت استیفا ندارد و هرگونه استثنا نیازمند دلیل خاص و معتبر است. تحلیل ادله قائلان به عدم جواز نشان داد که مهم‌ترین پشتوانه این دیدگاه، ملاحظات مربوط به فقدان اهلیت استیفاء، حفظ نظم دادرسی و جلوگیری از سوء استفاده از موقعیت کودک است. این مبانی در سطح کلی، از انسجام نظری برخوردارند؛ با این حال، اطلاق‌گیری از آن‌ها در همه فروض به‌ویژه در موارد تعارض منافع ولی و طفل یا خطر فوری برای حقوق اساسی کودک، با چالش جدی مواجه است. در مجموع به نظر می‌رسد قائلان به عدم جواز استماع دعوای طفل، بر یک منطق «اهلیت‌محور و نظم‌گرا» تکیه دارند؛ منطقی که هدف آن صیانت از اعتبار دادرسی، جلوگیری از سوء استفاده و حفظ ساختار سنتی نمایندگی طفل از طریق ولی است. این دیدگاه هرچند در انسجام نظری قوی است، اما در مواجهه با موارد تعارض منافع ولی و طفل یا خطر فوری تضییع حق کودک، با چالش‌های جدی نظری و عملی روبه‌رو می‌شود؛ چالش‌هایی که زمینه طرح دیدگاه‌های مصلحت‌محور و استثناپذیر را فراهم کرده است.

۳. قائلان به جواز استماع دعوای طفل

استماع دعوا لزوماً به معنای پذیرش استقلال کامل طفل در اعمال حقوقی نیست، بلکه صرفاً گشودن باب رسیدگی قضایی برای جلوگیری از تضییع حق است؛ بنابراین حتی اگر طفل فاقد اهلیت استیفاء باشد، مانع از آن نیست که دادگاه ادعای او را بشنود، بررسی کند و در صورت لزوم از طریق سازکارهای حمایتی (ولایت، قیمومت و نمایندگی) نسبت به احقاق حق اقدام نماید. مرحوم گلپایگانی در این باب، تفصیلی را ارائه می‌کند و می‌گوید: بلوغ شرط اصل دعوا نیست؛ بنابراین دعوای کودک فی‌نفسه قابل استماع است، اما برخی آثار و احکام دعوا مانند سوگند و اقرار متوقف بر بلوغ است. پس کودک نه سوگند می‌خورد و نه سوگند می‌دهد و اقرار او اثر ندارد و در این امور ولی قائم‌مقام او می‌شود، اما اقامه بیّنه متوقف بر بلوغ نیست؛ بنابراین اگر کودک بیّنه اقامه کند، اثر بر آن مترتب می‌شود. اگر موضوع دعوا مالی باشد، دعوا مسموع نیست؛ زیرا کودک نسبت به مال خود سلطه ندارد، اما اصل دعوا از مقوله تصرف مالی نیست؛ زیرا اگر کودک مالکیت را با بیّنه ثابت کند، ولی یا خود حاکم می‌تواند مطالبه مال را انجام دهد و اثبات مالکیت، تصرف در مال محسوب نمی‌شود؛ در حالی که در دعوا هیچ تصرف مالی مطرح نیست (گلپایگانی، ۲/۱۳۹۰: ۸۰-۸۱).

گروهی از فقهای متأخر معتقدند که ادله عام قضا شامل کودک نیز می‌شود و انصرافی نسبت به غیر بالغ ندارد. نراقی تصریح می‌کند که اگر یتیمی که سرپرست ندارد نزد قاضی بیاید و ادعا کند «فلانی چشم مرا کور کرده یا پدرم را کشته یا لباسم را پاره کرده است و می‌خواهد فرار کند و من برای این ادعا شاهد دارم، پس بر شهادت شهود من گوش دهید و حق مرا بگیرید که پس از فرار او گرفتن آن ممکن نباشد، در این صورت هیچ معامله مالی برای او وجود ندارد و اجماع بر عدم استماع در آن معلوم نیست» (نراقی، ۱۷/۱۳۷۳: ۱٤٥). همچنین افزوده‌اند: در مورد این‌که دعوی صغیر مسموع نیست، ما در مورد اطلاق این شرط (شرط بلوغ) تردید و تامل داریم؛ زیرا این ادعا که دلیل بر قضاوت در خصوص دعوی صغیر صدق نمی‌کند ضعیف است و هدف از نصب قاضی، حفظ حقوق و نظام است و خداوند متعال ضایع شدن حقوق صغیر را تایید نمی‌کند (گلپایگانی، ۲/۱۳۹۰: ٥٥٤-٥٥٥).

در این دیدگاه «مصلحت طفل» معیار اصلی در جواز استماع دعواست. فقهای قائل به جواز معتقدند هرجا که عدم استماع دعوای طفل منجر به تضییع حق، استمرار ضرر، تهدید نفس، حیثیت یا امنیت وی شود، تمسک به قاعده حجر فاقد توجیه شرعی است. قواعدی چون لاضرر، نفی عسر و حرج، حفظ نفس و حفظ نظام اقتضا می‌کند که قاضی در چنین مواردی از تفسیر مضیق فاصله گرفته و به استماع دعوا اقدام کند. در این منطق، حجر وسیله حمایت از طفل است؛ و نه ابزاری برای سلب امکان دفاع از خود. اگر ولی قادر به اقامه بیّنه نباشد، مانند این‌که کودک ادعا کند فلان شخص چشم او را کور کرده و ولی از این موضوع آگاه نباشد، بعید نیست که به منظور حفظ نظام، استماع دعوا لازم باشد و اگر کودک بتواند بیّنه اقامه کند، قاضی باید به نفع او حکم کند (خویی، ۱/۱۳۷۱: ٤٣). برخی چون نراقی ادله عدم استماع دعوای طفل را مورد مناقشه قرار داده و می‌گوید: تبادر ادعا شده نسبت به مدعی در خصوص دارا بودن شرایط لازم برای طرح دعوا پذیرفته نیست؛ زیرا آیات ۱۳۵ سوره نساء[1] و ۲٦ سوره ص[2] و نیز حدیث «البیّنهٔ علی المدعی» ناظر به حکم وضعی است نه تکلیفی و دلیلی ندارد که این احکام متوقف بر تکلیف باشند (نراقی، ۱۷/۱٤۱۵: ۱٤۵).

۱-۳. ذکر ادله

قائلان به جواز استماع دعوای طفل در رد دلایل مربوط به عدم جواز استماع دعوای طفل، دلایلی را ارائه نموده‌اند؛ از جمله گفته‌اند که چنین اجماعی ممکن است «مدرکی» باشد؛ یعنی مبتنی بر دلیلی باشد که به ما نرسیده است (مقتدایی، ۱۳۹۲: ۲۲۱). این اجماع در صورت تحقق چون دلیل لبّی است، باید به قدر متیقن آن اکتفا کرد و در برخی موارد، تحقق چنین اجماعی روشن نیست (نراقی، ۱۷/۱٤۱۵: ۱٤۵).

آن‌چه به طور یقینی از اجماع و دیگر ادله به دست می‌آید، عدم استماع دعوای کودک در مواردی است که مستلزم تصرف مالی یا امری ممنوع برای او باشد، اما در غیر این موارد، مقتضای عموماتی مانند وجوب حکم به عدل و قسط، استماع

---

۱. «کُونُوا قَوّامینَ بالْقسْط»
۲. «فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَق»

دعواســـت. برای مثال اگر کودک ادعا کند که کســـی به او آسیب رسانده، لباسش را ربوده یا مالی را از دست او گرفته است، مرکب او را غصب کرده و برای ادعای خود شـــاهد بیاورد، دلیلی بر عدم اســـتماع دعوای او وجود ندارد؛ به‌ویژه در مواردی که بیم فرار طرف مقابل وجود داشته باشد. گفته شده است که اگر اجماع نباشد، اطلاق ادله اقتضا می‌کند که بلوغ شـــرط نباشد؛ زیرا ادعای انصراف ادله قضاوت از دعوای کودک ضعیف است و هدف از نصب قاضی حفظ حقوق و نظم است و خداوند به ضایع شدن حقوق کودکان راضی نیســـت. اطلاقات ادله قضاوت و استماع دعوا به روشنی شـــامل کودک نیز می‌شود. افزون بر این، دلیلی بر اشتراط بلوغ در اقامه بیّنه وجود ندارد؛ پس اگر کودک بیّنه‌ای مطابق موازین شـــرعی اقامه کند، دلیلی بر رد آن وجود ندارد (گلپایگانی، ۲/۱۳۹۰: ۸۰).

در رد ادعای مســـلوب‌العباره بودن کودک، دلیلی بـــر این مدعا وجود ندارد و حدیـــث «رفع القلـــم» تنها ناظر به رفع تکلیف و مؤاخذه اســـت؛ و نه بی‌اعتباری گفتـــار کودک، بلکه برخی روایات بر مشـــروعیت عبادات کودک ممیز دلالت دارند (مقتدایی، ۱۳۹۲: ۲۲۲). با توجه به قدرت تشخیص نسبی طفل ممیز، نادیده گرفتن مطلق اظهـــارات و ادعاهای او با عقلانیت فقهی و واقعیت‌های اجتماعی ســـازگار نیست و گفته شده است روایاتی که دلالت دارند امر کودک نافذ نیست تا بالغ شود (حرعاملی، ۱۲/۱٤۱۲: ۲٦۸)، ناظر به تصرفات مالی است که کودک در آن‌ها ممنوع اســـت و برای آن‌ها ولـــی دارد، مانند پدر و جد. این روایات شـــامل مواردی مانند شکایت از کسی که مالی از دست او گرفته یا به او ظلم کرده نمی‌شود. همچنین هیچ دلیل شرعی بر مسلوب‌العباره بودن کودک وجود ندارد؛ بنابراین دلیل قوی‌ای بر عدم اســـتماع دعوای کودک ممیزِ نزدیک به بلوغ وجـــود ندارد؛ به‌ویژه اگر کودک دارای نوعی رشد و تمیز باشد (فاضل لنکرانی، ۱٤۲۷: ۷۹–۷۸).

دلیل «عدم نفوذ امر صبیّ» نیز رد شده و با توجه به روایت حمزه بن حمران از امام باقر علیه السلام در خصوص عدم استماع دعوای طفل، گفته شده است: مورد این روایت، تصرفات مالی اســـت که کودک در آن‌ها ولی دارد و این روایات شامل مواردی که تصرف مالی در کار نیست نمی‌شـــود (مقتدایی، ۱۳۹۲: ۲۲۲). همچنین اســـتدلال کرده‌اند برای این شرط (رشد) دلیلی نمی‌بینم؛ به‌ویژه در مواردی که دعوا

متضمن امر مالی نیســـت مانند ادعای قذف، ضرب، جرح یا نکاحی که ولی در حال صغر منعقد کرده اســـت و مانند این‌ها؛ لذا دعوایی که متضمن تصرف مالی باشـــد شـــنیده نمی‌شود؛ زیرا چنین تصرفی از شخص سفیه جایز نیست (نراقی، ۱۷/۱٤۱۵: ۱٤٦).

دلیل «ادعای محجور بودن کودک» نیز از طرف این عده مردود شـــناخته شده است؛ با این استدلال که: اولاً، این دلیل تنها مربوط به دعاوی مالی است؛ و نه مطلق دعاوی؛ ثانیاً، میان حجر مالی کودک و عدم استماع دعوای او ملازمه‌ای وجود ندارد؛ زیرا مقصود از حجر، عدم نفوذ تصرفات مالی کودک است؛ و نه عدم امکان استماع دعوا؛ لذا قاضی می‌تواند دعوا را بشنود و اگر حق به نفع کودک ثابت شد، مال را به خود کودک تحویل نمی‌دهد بلکه به ولی او می‌سپارد؛ بنابراین دلیل معتبری بر عدم اســـتماع دعوای کودک ممیزِ نزدیک به بلوغ وجود ندارد و اگر یتیمی که ولی ندارد نزد حاکم آید و ادعا کند که فلان شـــخص چشـــم مرا کور کرده یا پدرم را کشته یا لباســـم را ربوده، یا حق مرا غصب کرده و بیم فرار متهم می‌رود و برای ادعای خود شاهدانی دارد و از قاضی بخواهد که سخن او را بشنود و حقّش را بگیرد؛ در حالی که دعوا هیچ تصرف مالی در بر ندارد، ظاهر آن است که دعوای او باید شنیده شود و اثـــر بر آن مترتب گردد (مقتدایـــی، ۱۳۹۲: ۲۲۳). در این مقام‌رتفصیل دیگری نیز ارائه شده که مربوط به دعوی قتل است؛ دائر بر این‌که: در مدعی، بلوغ شرط است. اگر موضوع دعوا از اموری باشد که کودک در آن محجور است دعوا پذیرفته نیست، اما اگر دعوا مربوط به قصاص باشد، ظاهر آن است که دعوای او صحیح است؛ زیرا در این مورد، حجر بر او جاری نیست و اگر بخواهد به جای قصاص به صلح مالی رضایت دهد، اذن ولی شـــرط اســـت و این نظر، دیدگاهی نیکو و قابل قبول است (نجفی، ٤۲/۱۳۷۷: ۱۹۲).

۲-۳. تحلیل دیدگاه و بیان نظر مختار

قائلان به جواز استماع دعوای طـــفل، دیدگاهی «مصلحت‌محور، غایت‌گرا و اســـتثناپذیر» دارند که در برابر رویکرد ســـنتیِ اهلیت‌محور شکل گرفته است. این دیدگاه بدون انکار اصل حجر صغیر، بر آن است که قاعده عدم استماع دعوا اطلاق نداشته و در پرتو مقاصد شریعت و قواعد کلان فقهی قابل تعدیل است. در نهایت، قائللن به جـــواز بر این باورند که هدف نهایی شریعت، تحقق عدالت و صیانت از

حقوق ضعفا اســـت و قواعد شکلی باید در خدمت این غایت قرار گیرند؛ از این‌رو، استماع دعوای طـــفل در موارد خاص، نه تنها مغایر فـقه امامیه نیست، بلکه تجلی عملی مقاصد شـــریعت در حمایت از مظلوم و جلوگیری از فســـاد و ظلم اســـت. این دیدگاه، فقه را نظامی زنده و پاســـخ‌گو بـــه نیازهای قضایی جامعه می‌داند؛ و نه مجموعه‌ای از قواعد صوری. دیـدگاه قـائلان به جواز با رویکردی مـصلحت‌محور و غایت‌گرا کوشیده است نـشان دهد که ادله عـدم استماع منصرف به برخی فروض خاص است (به‌ویژه امور مالی) یا دســـت‌کم قدر متیقن آن محـــدودتر از چیزی است که در برداشت مشهور دیده می‌شود. این تحلیل امکان تفکیک میان «عدم نفوذ تصرفات مالی طفل» و «عدم امکان استماع تظلم او» را فراهم می‌کند؛ تفکیکی که از نظر فقهی قابل دفاع به نظر می‌رسد. بر این اســـاس به نظر می‌رسد دیـدگاه قائـلان به جواز استماع دعوای طفل بر این اصل اســـتوار است که حجر قاعده‌ای حمایتی و قابـــل استثناســـت و هرجا که اجرای صرف آن به زیـــان مصلحت طفل و عدالت منجر شـــود، باید با تفسیر فقهی مقاصدی و عقلایی تعدیل شود. این رویکرد، زمینه نظری مهمی برای توسعه عدالت دوسـتدار کـودک در چارچـوب فقه امامیـه فراهم می‌کند.

تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های مخالف و موافق جواز اســـتماع دعوای طفل نشان داد که اختلاف اصلی نه بر ســـر اصل حمایت از طفل، بلکه بر ســـر ابزار تحقق آن اســـت. قائلان به عدم جواز، بـــا رویکردی اهلیت‌محور و نظم‌گـــرا، نهاد ولایت را سازکار کافی برای حمایت از طفل می‌دانند؛ حال آن‌که قائلان به جواز، با رویکردی مصلحت‌محـــور و مقاصدی، بـــر این نکته تأکید دارند که ولایت زمانی مشـــروع و کارآمد اســـت که در راستای منافع واقعی طفل اعمال شود؛ لذا بر اساس جمع‌بندی ادله، می‌توان گفت مواردی وجود دارد که در آن‌ها استماع دعوای طفل نه‌تنها مجاز، بلکـــه در پرتو قواعد فقهی، راجح یا حتی لازم می‌نماید؛ از جمله در فرض تعارض منافـــع میان طفل و ولی، امتناع یا تقصیر ولی در طرح دعوا، وجود خطر فوری برای جان یا تمامیت جسمانی کودک، بیم فرار خوانده یا از بین رفتن ادله و نیز در دعاوی غیر مالی مرتبط با نفس، صدمات بدنی، حیثیت یا نسب. در این فروض عدم استماع دعـــوا می‌تواند مصداق بارز ضرر غیر متدارک تلقی شـــود و با قواعد مســـلم فقهی تعارض پیدا کند.

برآمد

۱- پژوهش حاضر با تمرکز بر پرسش اصلی مبنی بر امکان یا عدم امکان استماع دعوای طفل در پرتو مصلحت او در فقه امامیه، نشان داد که تحلیل این مسأله صرفاً در چارچوب قاعده سنتی حجر و فقدان اهلیت استیفاء کفایت نمی‌کند، بلکه باید آن را در منظومه‌ای گسترده‌تر از مقاصد شریعت، قواعد حمایتی و کارکرد عدالت قضایی مورد ارزیابی قرار داد. بررسی تطبیقی دیدگاه‌های فقهای امامیه آشکار ساخت که نظر مشهور بر عدم استماع دعوای مستقیم طفل استوار است، اما این حکم از اطلاق برخوردار نیست و در درون فقه امامیه ظرفیت‌های قابل‌توجهی برای تعدیل آن بر اساس مصلحت طفل وجود دارد.

۲- قاعده مشهور «عدم استماع دعوای طفل» در فقه امامیه اطلاق تام نداشته و در پرتو مفهوم «مصلحت طفل» قابلیت تخصیص و تعدیل دارد؛ لذا تحلیل ادله فقها نشان داد که حجر صغیر ماهیتی حمایتی دارد نه سلبی؛ بنابراین هرجا اجرای صوری آن به تضییع حق، استمرار ظلم یا تهدید نفس و حیثیت کودک بینجامد، تمسک مطلق به آن با مقاصد شریعت ناسازگار خواهد بود. بر این اساس مصلحت طفل می‌تواند به‌عنوان معیار حاکم تفسیری، قلمرو شرط بلوغ در سماع دعوا را محدود نماید.

۳- میان پذیرش اصل حجر صغیر و امکان استماع دعوای طفل تعارض ذاتی وجود ندارد. استماع دعوا لزوماً به معنای اعطای اهلیت استیفاء کامل نیست، بلکه می‌تواند صرفاً به منزله گشودن باب رسیدگی حمایتی تلقی شود. در این چارچوب دادگاه می‌تواند دعوای طفل را استماع کند، سپس از طریق ولی، قیم یا نماینده ویژه آن را پیگیری نماید و بدین ترتیب، هم نظم دادرسی حفظ می‌شود و هم مصلحت طفل تأمین می‌گردد؛ لذا این جمع، با قواعد لاضرر، لاحرج، حفظ نفس و حفظ نظام کاملاً قابل توجیه فقهی است.

٤- در خصوص موارد ضرورت استماع دعوای طفل بر اساس تحلیل فقهی، مواردی چون تعارض منافع میان طفل و ولی یا قیم، امتناع یا تقصیر ولی در طرح دعوا، وجود خطر فوری برای جان، جسم یا حیثیت طفل، بیم فرار خوانده یا از بین رفتن ادله و دعاوی غیر مالی مرتبط با نفس، صدمات بدنی، کرامت یا نسب از

مهم‌ترین مصادیق وجوب یا رجحان اســـتماع دعوای طفل محسوب می‌شوند و در این فروض، عدم اســـتماع دعوا می‌تواند مصداق بارز ضرر غیر متدارک تلقی شود و با قواعد مسلم فقهی تعارض پیدا کند.

۵- رد مطلق دعوای طفل در برخی فروض با چالش کارآمدی مواجه اســـت؛ زیرا ممکن اســـت دسترسی کودک به عدالت عملاً مســـدود شود و نهاد ولایت در فرض تعارض منافع، کارکرد حمایتی خود را از دســـت بدهد و اهداف نصب قاضی (رفع ظلم و حفظ حقوق ضعفا) مخدوش شود. لذا بازنگری در برداشت‌های شکلی و ســـخت‌گیرانه از شـــرط بلوغ، ضرورتی اجتهادی و قضایی محسوب می‌شود. فقه امامیه برخلاف برداشـــت‌های ظاهرگرایانه، واجـــد ظرفیت‌های درون‌زا و پویا برای حمایت قضایی مؤثر از طفل اســـت. مصلحت طفل نه یک مفهوم تزئینی، بلکه یک معیار هنجاری حاکم بر تفســـیر قواعد دادرسی اســـت که می‌تواند مبنای اجتهادی معتبری برای پذیرش اســـتماع دعوای طفل در موارد اســـتثنایی فراهم آورد. حرکت نظام قضایی به سمت الگوی «استماع حمایتیِ مبتنی بر مصلحت» می‌تواند گره مهمی از دسترســـی کودکان به عدالت بگشاید؛ بدون آن‌که به مبانی استوار فقه امامیه خللی وارد ســـازد. لذا پذیرش استماع دعوای طفل در موارد استثنایی و مبتنی بر تشخیص قضایـــی مصلحت، به منزلـــه خروج از چارچوب فقه امامیه نمی‌باشـــد، بلکه تحقق عمیق‌تر مقاصد شریعت در حمایت از ضعفا و صیانت از حقوق بنیادین انسان است. چنین رویکردی می‌تواند ضمن حفظ انســـجام مبانی فقهـــی، گامی مؤثر در جهت کارآمد ســـازی نظام قضایی و تضمین دسترسی واقعی کودکان به عدالت محسوب شود.

فهرست منابع

الف. فارسی

* امامی، سید حسن (۱۳۷۸)، **حقوق مدنی**، تهران: اسلامیه.

* انصاری، قدرت الله (۱۳۸٦)، **موسوعه احکام الاطفال و ادلّتها**، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.

* جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۸)، **ترمینولوژی حقوق**، تهران: گنج دانش.

* شریعتی، روح‌الله (۱۳۸۷)، **قواعد فقه سیاسی**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

* علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۰)، **فقه و مصلحت**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ واندیشه اسلامی.

* فاضل لنکرانی، محمدجواد (۱٤۲۸ق)، **موسوعه احکام الاطفال و ادلّتها**، برگردان: قدرت ا... انصاری، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.

* قاری سیدفاطمی، سید محمد (تابستان ۱۳۷٤)، «**تزویج کودکان: مطالعه تطبیقی حقوق بشر بین الملل، فقه شیعه و نظام حقوقی ایران**»، نامه مفید، شماره ۲، صفحات ۱۲۹-۱٥٤.

* قبادیان، علی و محمدی رزینی، ستار (۱٤۰۲)، **مصالح عالیه کودک در فقه و حقوق و اسناد بین‌الملل**، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.

* مطهری، مرتضی (۱۳٦۸)، **مجموعه آثار**، قم: صدرا.

* موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۸٥)، **قواعد فقهیه**، جلد نخست، تهران: مجد.

* موسوی خمینی، روح الله (۱۳۸٥)، **صحیفه نور**، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

ب. عربی

* ابن فارس، احمد (۱٤۰٤ق)، **معجم مقاییس اللغه**، تحقیق: عبدالسلام محمدهارون، قم: مکتبه الکلام الاسلامی.

* ابن منظور، محمد بن مکرم (۱٤۱۹ق)، **لسان العرب**، بیروت: دارالاحیاء

التراث.
* بحرانی، یوسف بن احمد (۱۳٦۳)، **الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره**، قم: موسسه النشر الاسلامی.
* حر عاملی، محمدبن حسن (۱٤۰۹ق)، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، قم: موسسه آل البیت علیهم السلام.
* حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱٤۱٤ق)، **تذکره الفقها**، قم: موسسه آل البیت علیهم السلام.
* حلّی (محقق)، جعفر بن حسن (۱٤۰۸ق)، **شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، قم: اسماعیلیان.
* حلّی (محقق)، جعفر بن حسن (۱٤۰۳ق)، **الاجتهاد و التقلید (معارج الاصول)**، قم: موسسه آل البیت.
* موسوی خمینی، روح الله (۱۳۸۷)، **تحریر الوسیله**، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
* خویی، سید ابوالقاسم (۱٤۱۰ق)، **منهاج الصالحین**، قم: مدینه العلم.
* سبزواری، محمدباقر (۱۳۸۱)، **کفایه الاحکام**، قم: موسسه النشر الاسلامی.
* شهیدی تبریزی، میرفتاح (۱۳۷۵ق)، **شرح هدایه الطالب الی اسرار المکاسب**، قم: دارالکتاب.
* طباطبایی کربلایی، علی بن محمدعلی (۱٤۱۸ق)، **ریاض المسائل**، قم: موسسه آل البیت.
* طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۳۸۲)، **العروه الوثقی**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
* طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۳)، **المبسوط فی فقه الامامیه**، جلد دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
* جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱٤۱۳ق)، **مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام**، قم: موسسه معارف الاسلامیه.
* عراقی، ضیاءالدین (۱۳۹۵)، **شرح تبصره المتعلمین**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

* فاضل لنکرانی، محمدجواد (۱٤۲۷ق)، **تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله**، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
* کلینی، محمد بن یعقوب (۱٤۰۱)، **الکافی**، بیروت: دار صعب و دار التعارف.
* گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۳۹۰)، **کتاب القضاء**، گردآوری: علی حسینی میلانی، قم: مرکز الحقائق الاسلامیه.
* مراغی، سید میرعبدالفتاح (۱٤۱۷ق)، **العناوین الفقهیه**، قم: موسسه النشر الاسلامی.
* مقتدایی، مرتضی (۱۳۹۲)، **مفتاح الهدایه فی شرح تحریر الوسیله**، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
* مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۳٦۲)، **مجمع الفائده و البرهان**، قم: موسسه النشر الاسلامی.
* ملا احمد نراقی، احمد بن محمدمهدی (۱٤۱۵ق)، **مستند الشیعه فی احکام الشریعه**، قم: موسسه آل البیت.
* نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۳۷۷)، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، تهران: دارالکتاب الاسلامیه.

The Role of the Child's Best Interests in the Admissibility of Hearing a Child's Claim from the Perspective of Imami Jurisprudence

Ali Pourmohammadi[1], Younes Vahedyarigan[2], Mahdi Hadi[3], Esmaeil Shahsavandi[4]

Abstract

The issue of hearing a claim brought by a child is one of the challenging subjects in Imami jurisprudence, situated at the intersection of the rules governing legal incapacity (hajr) and the principle of the child's best interests. In Imami jurisprudence, the prevailing view among jurists, emphasizing the requirements for the admissibility of a claim, estab-

1. PhD Student Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.
ali.pourmohammadi@iau.ac.ir
2. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)
Younes.vahedyarijan@iau.ac.ir
3.Assistant Professor, Department of Law, University of Judicial Sciences, Tehran, Iran.
m-hadi@ujsas.ac.ir
4. Assistant Professor, Department of Law, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.
Esmaeil1984@iau.ac.ir

lishes as a general rule the non-admissibility of a child's claim when brought directly by the child. Nevertheless, the opinions of certain later jurists, taking into account the internal capacities of Islamic jurisprudence, raise the possibility of departing from this rule in particular circumstances, especially where the child's best interests, preservation of life, prevention of harm, or protection of the child's fundamental rights so require. This article, adopting a descriptive-analytical approach and relying on authoritative sources of Imami jurisprudence, seeks to examine the concept of the "child's best interests" as a key jurisprudential criterion for reconsidering the rule of non-admissibility of a child's claim. In response to the question of under what circumstances, from the perspective of Imami jurisprudence, the hearing of a child's claim may be accepted on the basis of the child's best interests, the study concludes that the child's best interests constitute a strong interpretive criterion for admitting the hearing of a claim at a protective level and commensurate with the child's legal capacity; a criterion that is consistent with the jurisprudential rules and aligned with the objective of judicial justice in Islamic law. The findings of the study demonstrate that jurisprudential rules such as the rule of lā Zarar (no harm) and the rule of negation of hardship and undue difficulty ('usr wa haraj) make it possible, where the non-hearing of a child's claim would result in the infringement or loss of the child's rights, to proceed with hearing the child's claim through a teleological interpretation of the relevant Sharī' a evidence. Accordingly, reliance on the concept of the child's best interests may provide a jurisprudential basis for rethinking the rule concerning the admissibility of a child's claim, thereby creating a basis for strengthening a justice-oriented approach within the framework of Imami jurisprudence.

Keywords: Adolescent, Best Interests, Child, Guardian, Hearing of a Claim, Imami Jurisprudence, Minor

Introduction

The admissibility of a child's legal claim is a challenging issue in Imami jurisprudence and law, situated at the intersection of two fundamental considerations: the legal incapacity (hajr) of a minor and lack of full capacity to exercise legal rights, on the one hand, and the necessity of protecting the child's best interests, fundamental rights, and effective access to justice, on the other. The predominant view among Imami jurists, emphasizing legal maturity (bulugh) as a condition required of a claimant, generally holds that a child's claim should not be heard directly and that the child's rights should instead be pursued through a guardian, testamentary guardian, legal custodian, or other authorized representative. However, the views of certain later jurists and the internal doctrinal capacities of Imami jurisprudence suggest that this rule cannot be regarded as absolute in all cases and that that it does not preclude the possibility of hearing a child's claim, particularly where refusing to hear the child would result in loss of rights, continuation of harm, threats to life or physical integrity, injury to dignity, loss of evidence, or practical deprivation of access to justice.

Discussion and Findings

Using a descriptive-analytical methodology and authoritative sources of Imami jurisprudence, this study examines the circumstances under which the "best interests of the child" may provide a jurisprudential basis for hearing a child's claim, at least in exceptional cases. Its principal contribution lies in moving beyond an exclusive focus on legal incapacity and examining the child's best interests as an interpretive criterion for determining the scope of the rule against hearing a child claim. From this perspective, the issue is not merely a procedural matter of litigation; rather, it is closely connected with the philosophy of adjudication, judicial justice, the protection of vulnerable persons, and the safeguarding of children's fundamental rights, and may have significant practical implications in the contemporary era.

In Imami jurisprudence, the interest (maslahah) concerns securing genuine welfare, attaining legitimate benefit, and preventing harm or corruption (mafsadah). In guardianship, observance of the child's interests, or at least the absence of detriment, constitutes an important basis for the validity of a guardian's actions. Guardianship should therefore be understood as a protective institution rather than a mechanism obstructing judicial protection. This interpretation is reinforced by jurisprudential principles such as no harm (lā Zarar), the rule of negation of hardship and undue difficulty ('usr wa haraj) and preservation of life (hifz al-nafs). The principle of lā Zarar requires that primary legal rules not be applied in a manner that results in grave and irreparable harm. Accordingly, it provides a basis for preventing any form of harm and ensuring that no uncompensated or irreparable harm occurs. Thus, an interpretation of the maturity requirement that blocks a child's access to judicial protection and causes loss of rights is difficult to reconcile with this principle. Similarly, the rule of negation of hardship challenges rigid procedural requirements that make access to justice impossible or unreasonably difficult. Where a child's life, health, or security is threatened, preservation of life further supports prompt judicial intervention.

Those who reject the admissibility of a child's claim generally rely on the child's lack of full capacity to exercise rights, claims of consensus, the alleged limitation of judicial evidence to legally accountable persons, the view that a minor lacks legally effective expression, the absence of independent authority to demand a right, the non-binding nature of a minor's acts, and the general rules of legal incapacity. According to this view, although a child possesses substantive rights, the child lacks full capacity to exercise them independently through litigation; therefore, a guardian or legal representative must bring the claim. This capacity- and order-oriented approach seeks to preserve procedural stability, prevent abuse, and maintain lawful representation. However,

the unqualified application of these principles to all claims brought by children, particularly in cases involving a conflict of interests between the child and the guardian, the guardian's refusal or negligence, or the existence of an imminent threat to the child's fundamental rights, is fraught with serious difficulties.

In contrast, certain Imami jurists distinguish between "hearing a child's claim" and "attaching all legal consequences of litigation to the child's procedural acts." Hearing a child's allegation does not necessarily mean recognizing full independent procedural capacity. A court may receive and assess the child's grievance and subsequently conduct formal proceedings through a guardian, custodian, court-appointed representative, or another authorized person. Likewise, restrictions on a minor's financial transactions do not necessarily imply that the child must be prevented from communicating a grievance to a judicial authority. The views of jurists such as Naraqi and Golpayegani indicate that absolute application of the maturity requirement may be questioned, particularly in non-pecuniary disputes or where delay may result in loss of rights.

The principal finding of this study is that, within Imami jurisprudence, the rule precluding the hearing of a child's claim is not absolute, and that the "best interests of the child" may serve as a normative and interpretive criterion for modifying the scope of its application. A minor's legal incapacity is fundamentally protective and should not become an instrument for depriving the child of judicial protection. Therefore, where formal application of incapacity rules would perpetuate injustice, cause loss of rights, or threaten the child's fundamental interests, absolute reliance on such rules would be inconsistent with both the protective rationale underlying hajr and the protective objectives of Islamic law.

The findings further demonstrate that there is no inherent contradiction between recognizing a minor's legal incapacity and permit-

ting a court to hear the child's grievance. A distinction can be drawn between "full legal capacity to independently conduct litigation" and "the ability to communicate a grievance to a judicial authority and initiate protective judicial review." Accordingly, this study proposes a model of "best-interests-based protective hearing," under which the judge may initially hear the child's allegation, assess the likelihood of harm or loss of rights, and continue proceedings through a guardian, custodian, temporary trustee, or specially appointed judicial representative.

Such protective hearing may be permissible, preferable, or even necessary where a conflict of interest exists between the child and guardian; where the guardian refuses or negligently fails to initiate proceedings; where an imminent threat exists to the child's life or physical integrity; where there is a risk of the defendant's flight or loss of evidence; or in non-pecuniary claims concerning bodily integrity, personal status, dignity, reputation, or lineage. In these circumstances, refusal to hear the child may itself cause irreparable harm and conflict with established jurisprudential principles.

Conclusion

In conclusion, Imami jurisprudence contains endogenous doctrinal capacities for effective judicial protection of children. The child's best interests should not be regarded merely as an ethical or supplementary consideration but as a legitimate interpretive criterion for adjusting procedural rules. Recognizing a best-interests-based protective hearing in exceptional cases, subject to judicial assessment and appropriate safeguards, does not constitute a departure from Imami jurisprudence. Rather, it represents a deeper realization of its objectives: preventing injustice, protecting vulnerable persons, preserving fundamental rights, and ensuring children's meaningful access to justice.